

هو العليم

كيفيت ارتباط بنده با خدا و مقام ولايت

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۶

- مجلس هجدهم

بیانات

حضرت آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني

طهراني

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَ إِن كُنْتُ بَطِينًا حِينَ يَدْعُونِي؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَ إِن كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَ أَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي، بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي!

## نماز مهم ترین عمل بعد از ولایت

در مجلس قبل عرض شد که یکی از

خصوصیات دین ما این است که هر وقت که

بخوایم می توانیم خدا را بخوانیم، و هر جا که

بخوایم می توانیم نماز بخوانیم و دعا کنیم؛ «**جُعِلَتْ**

**لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا.**»<sup>۱</sup> و عبادت در

شریعت پیغمبر اختصاص به زمانی دون زمانی ندارد؛

<sup>۱</sup> الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷، فقره‌ای از دعای ابو حمزه ثمالی.

<sup>۲</sup> الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۱۶. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۸:

«زمین برای من سجده گاه و پاک کننده قرار داده شده است.»

«الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ، فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ

شَاءَ اسْتَكْتَر.»<sup>۱</sup> یا «فَمَنْ شَاءَ اسْتَكْتَرَ وَ مَنْ شَاءَ

اسْتَقَلَّ.»<sup>۲</sup> و بقیه فروع همه برای نماز و دعا است و

مقدمه برای نماز است؛ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ

الصَّلَاةَ؛<sup>۳</sup> اقامه نماز کردی!» جهاد مقدمه برای اقامه

صلاة است، خمس برای اقامه صلاة است، زکات

برای اقامه صلاة است.

بعد از ولایت که عمود ارتباط بین انسان و

بین خدا است و بدون ولایت تمام اعمال هَبَاءً

مَنْثُورًا است، مهم‌ترین عملی که مقرب است و

انسان را به خدا نزدیک می‌کند نماز است؛ نماز با

شرایطش! و هیچ عملی بالاتر از نماز نداریم!؛ لذا در

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۹:

«نماز بهترین حکم از جانب خدای متعال است، پس هر کس می‌خواهد کم بجای آورد و هر کس می‌خواهد زیاد بجای آورد.»

<sup>۲</sup> الوافی، ج ۷، ص ۱۱۷.

<sup>۳</sup> این فقره مبارکه در بسیاری از ادعیه و زیارات آمده است. از باب نمونه: الکافی، ج ۴، ص ۵۷۰؛ ج ۴، ص ۵۷۸؛ فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۴۲؛ کامل الزیارات، ص ۳۱۲.

ترجمه: «شهادت می‌دهم که تحقیقاً تو اقامه نماز نمودی!» (محقق)

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵:

«عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: «الصَّلَاةُ قَرَبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ.»»

انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۱:

«نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است.»

هر وقت و در هر موقعی این نماز تشریح شده است، البته در بعضی از موارد ثوابش کمتر است ولی ثواب دارد؛ و در بعضی موارد - همان طور که عرض کردیم - اصلاً ثواب ندارد، مثل حمام یا شوارع یا موارد مذمومه،<sup>۱</sup> و اینکه می بینید بعضی می گویند: «**أقلّ ثواباً.**» نه خیر، اصلاً ثواب ندارد! فقط باطل نیست، معنا ندارد نمازی که مرضی<sup>۲</sup> پروردگار نیست، **أقلّ ثواباً** باشد! اگر **أقلّ ثواباً** باشد بالأخره مرضی<sup>۳</sup> است ولو کم؛ ولی این مکروه است و نباید انجام داد. ولی در بقیه<sup>۴</sup> مواقع، در نصف شب، در غروب، در صبح، در بعد از ظهر، این نماز تشریح شده است؛ یعنی وقتی که کسی نماز می خواند، در همان موقع بین او و بین پروردگار ارتباط برقرار می شود. قضیه این است؛ نه اینکه این نمازی را که ما می خوانیم، در پرونده<sup>۵</sup> ما می نویسند و بعد در جایی جواب می دهند؛ این طوری نیست! همان موقع ارتباط است و هیچ تفاوتی ندارد!

تمام فروع و اعمالی که در اسلام تقنین شده

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۳۳۳.

است، همهٔ اینها مقدمهٔ برای نماز است! جنگی که  
امیرالمؤمنین علیه السّلام با معاویه می‌کند، این جنگ  
برای نماز است، و کشورگشایی منظور نیست؛ امام  
حسین علیه السّلام که با یزید می‌جنگد برای نماز  
است؛ و همین‌طور قوانینی که در اسلام برای احکام  
مکلفین است، تمام اینها جنبهٔ مقدمه برای نماز را  
دارد! چون هیچ عملی مانند نماز، جهت ارتباط با  
پروردگار را ندارد! تمام احکام براساس ربط، وضع  
شده است؛ پس هر حکمی را می‌بینید که در اتیان به  
آن حکم، انسان مکدر می‌شود، بدانید که در این  
حکم یک خلل هست گرچه به ظاهر، فتوای به  
حلیت و إباحه داده بشود؛ و هر حکمی که انسان  
مشاهده می‌کند که در اتیان به آن حکم، انبساط خاطر  
و تلطیف روح پیدا می‌شود - البته با شرایطی، و الاّ  
در بعضی موارد برای خود انسان هم شبهه می‌شود -  
باید بدانیم که در این حکم یک جهت تقرّبی هست  
گرچه از نظر ظاهر، ما به آن مسئلهٔ استحسانش مطلع  
نشویم. هیچ عملی مانند نماز نیست و هیچ فردی از  
اولیاء تا به حال به چیزی به اندازهٔ نماز تأکید نکرده

## توصیه اکید و اهتمام بلیغ اولیاء الهی به

### نماز اوّل وقت

خدا مرحوم آقای دستغیب را رحمت کند، ایشان به کربلا آمده بودند و ما یک روز به اتفاق آقای حدّاد و آقای والد و اخوی ما آقا سید محمدصادق، بعد از همان سفر حج، به منزل ایشان در کربلا رفته بودیم و خدمت ایشان بودیم؛ ایشان از حالات مرحوم آقای انصاری تعریف می‌کردند و می‌فرمودند:

قبل از ظهر با ایشان جایی رفته بودیم، تا موقع ظهر شد سفره را پهن کرده بودند؛ صاحب‌خانه از اعیان همدان بود. ایشان گفتند: «الآن موقع ظهر است، ما نماز می‌خوانیم و بعد برای صرف غذا می‌آییم.» مسجد نرفته بودند، آمدند و اتفاقاً نماز را هم طول دادند؛ بعد از نماز که هنوز نرفته بودیم برای آن اطاق، پیش ایشان آمدم و گفتم: آقا از خدا بخواهید اوقات ما را بیخود تلف نکند و برای ما مانده‌ای بفرستد و ما را بی‌مانده نگذارد! بعد یک‌دفعه ایشان ناراحت شدند و گفتند: «مگر نفهمیدی که الآن به تو چه دادند؟! مگر نفهمیدی برای نماز ظهری که اوّل وقت خواندی چه قسمت تو شد؟! دنبال مانده می‌گردی?!» خلاصه ما خیلی خجل شدیم!

اولیاء مخصوصاً به نماز ظهر خیلی بیشتر از سایر نمازها توجّه داشتند که در اوّل وقت خوانده شود! خیلی به نمازها مخصوصاً در اوّل اوقات آن، تکیه و توجّه داشتند.<sup>۱</sup> و این هم به خاطر این است که اشکالی در ما هست و ما از این نکته غافل هستیم.

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون موضوع نماز و مسائل مربوط به آن رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۹۷، نور ملکوت نماز.

## لزوم خودسازی در مکتب عرفان

قضیه‌ای که روشنفکران از سلاک و رفقای ما خیلی مدّ نظر دارند این است که آنها خیال می‌کنند عرفان یک مسلک انعزال و تفرّد و توحد و دوری گزیدن از مردم و عدم ارتباط با مردم و به دنبال خود ساختن و دیگران را در نظر نیاوردن، و فقط به قول معروف: گلیم خود را از آب بیرون کشیدن و بقیّه مردم را به امان خدا سپردن است! ولی مطلب این طور نیست! یک بنده خدایی به ما می‌گفت:

این مطالبی که هست و این دستوراتی که آقا می‌دهند و امثال ذلک، خب انسان دیگر کی به مسائل اجتماعی می‌رسد و کی نفع او به اجتماع می‌رسد؟!

و به عبارت دیگر، حظّش از این دنیا چه می‌شود؟! و حالا آقای حدّادی آمد و رفت، خب حالا بهتر نبود که یک تأثیر بیشتری و یک تبعات و لوازم و آثار وسیع‌تری در میان مردم واقع می‌شد؟!

ما در وهله اوّل باید ببینیم منظور از تدیّن به دین و سلوک در سیر الی الله چیست و منظور از مسیر الی الله چیست؟ اما ما مطلب را از این طرف برمی‌گردانیم؛ ما می‌گوییم اگر انسان واقعاً یک شخص اجتماعی باشد، پس باید مسائلی را مطرح بکند و کارهایی را انجام بدهد و بدون اینکه به

خودش پردازد، از دنیا برود! پس آخرش چه می‌شود؟! فرض بکنید که شخصی واقعاً درس خوانده و برای خدا و دین زحمت کشیده است، او به دنبال دستگیری مردم، به این طرف و آن طرف برود و صحبت و سخنرانی و ارشاد نماید و چندتا کتاب هم بنویسد و این حرف‌ها، و بعد هم از دنیا برود؛ و یک عده هم پای صحبت او بنشینند و استفاده هم بکنند، همین طوری که داریم می‌بینیم که بالأخره یک عده می‌آیند و استفاده‌ای هم می‌کنند، حالا چه ریش تراش و چه با ریش، چه معمم و چه غیر معمم، چه دانشگاهی و چه غیر دانشگاهی. چه بسا برخی از اینها برگردند و به خود آدم هم وارو بزنند! پس حالا نتیجه این چه می‌شود؟! این در آن دنیا چقدر جلو رفته است و از نظر قرب چقدر تقرّب پیدا کرده است و از نظر تلطیف روحی و تجرّد روحانی در چه مرحله‌ای جلو افتاده است؟! یعنی بدون اینکه خودش را بسازد و بدون اینکه خودش را تلطیف کند و بدون اینکه حظّی ببرد، آیا فقط قضیه همین پرداختن به مردم و غفلت از خود است؟! خب خود انسان هم یکی از آنهاست! هزار نفر، هزار تا یک نفر



هستند؛ نه اینکه هزار نفرند و ما هم یکی از آنها! خب  
خود ما تکلیفمان چه می‌شود؟!۱

## توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر جهت اختصاص دادن بهترین اوقات برای خود

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر  
می‌فرماید: «بهترین اوقات را برای خلوتِ خودت با  
خدا قرار بده!»<sup>۱</sup> اگر تو همه این کارهایت را برای  
قضاوتِ با مردم بگذاری، پس چه چیزی به خودت  
می‌رسد؟! اگر تو همه خستگی‌ات را برای رفع و  
رجوع با مردم بگذاری، پس کی با خدای خودت  
می‌توانی خلوت بکنی؟!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۴۰:

«و اجعل لِنَفْسِكَ فيما بَيْنَكَ و بَيْنَ اللهِ أَفْضَلَ تِلْكَ المَوَاقِيتِ، و أَجْزَلَ  
تِلْكَ الأَقْسامِ؛ و إنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحْتَ فِيهَا النِّيَّةَ و سَلِمْتَ مِنْهَا  
الرَّعِيَّةَ.»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۹۵: «بهترین و با فضیلت‌ترین  
اوقات را از تمام این اوقاتی که برای مردم مصرف می‌کنی، آن‌وقتی قرار ده  
که خودت ما بین خود و خدا خلوت داری! جزیل‌ترین و با فضیلت‌ترین  
اوقات را آن وقت قرار بده؛ اگرچه همه این وقت‌ها مال خداست و همه این  
کارها مال اوست، اگر نیت صالح باشد و رعیت در سلامت بسر ببرند؛ ولیکن  
آن وقتی را که می‌خواهی میان خود و خدا به راز و نیاز مشغول باشی باید  
پاکیزه‌ترین اوقات تو باشد.»

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر،  
رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۹۲.

## بنده خدایی می گفت:

در جشن امام زمان، یکی در هیئت بنی فاطمه بود که می گفت: «به همان امام زمان، سه روز است کفش از پایم در نیاورده ام و دنبال کارها بوده ام!» گفتم: پس کی نماز خواندی؟! گفت: «این واجب تر است!»

پس حالا کی فرصت برای نماز پیدا می شود؟!!

### دستور اسلام و حکم عقل به اصالت و

### اولویّت فرد برای تقرّب به سمت خدا

دین اسلام دینی است که موجب کمال فرد

بشود و وقتی از این دنیا می رود، آن عمرش را صرف

تجرّد خودش کرده باشد! هیچ وقت اسلام نگفته

است که بیا و خودت را فدای جامعه کن! کی

یک چنین حرفی زده است؟! کجا یک چنین فرعی

هست؟! کجا یک چنین مسئله ای هست که یک

مسلمان باید خودش را فدای جامعه بکند؟! چه

کسی گفته است؟! فرض کنید که اگر امر دایر باشد

بین اینکه یک نفر را بکشند یا اینکه بنده را بکشند،

بنده بیایم و حرفی بزنم که قتل از او برداشته شود و

بنده از بین بروم؛ نه خیر، کار حرام انجام داده ام!

چنین چیزی نیست! اگر دو نفر این طور شدند، باز

کار حرام است؛ اگر گفتند ما یک شهر را از بین

می بریم یا اینکه تو از بین بروی، حرام است و من

نباید خودم را فدای یک شهر و فدای یک جامعه

بکنم! در اسلام، جامعه با یک فرد فرقی ندارد! چه کسی می‌گوید اصالت با جامعه است؟! اصالت با هدف و تقرّب إلى الله است! جامعه چه کسی است؟! فرد چه کسی است؟! یک نفر مؤمن و موحد پیدا بشود، به تمام عالم می‌ارزد! تمام عالمی که اینها افرادی در یک سطح هستند، چه ارزشی برای اسلام دارند که اسلام خودش را فدای اینها بکند؟! **«و هَمَجٌ رَعَا، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ.»**<sup>۱</sup> حالا امامی یا غیر امامی؛ چه فرقی می‌کند؟! اسلام آمده است تا با این قوانین خود تک‌تک افراد را در همین دنیا کامل کند و از این دنیا ببرد؛ حالا یکی کامل می‌شود و یکی نمی‌شود. اینکه من نباید کامل بشوم برای تکامل دیگران، از کجا آمده است؟! چرا دیگران فدای من نشوند، و بنده فدای آنها بشوم؟! لذا اصلاً به‌طور کلی این منطق غلط است که

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۸۶. اسرار ملکوت ج ۳، ص ۱۷۸:

«نادانان و ابلهانی هستند همچون مگس که به هر بادی به حرکت درآیند و به آن سو روند و به هر صدایی گوش فرا دهند و به دنبالش روان گردند! اینان به نور علم، جان و روان خویش را مستنیر نگردانیده‌اند و به تکیه‌گاهی معتبر و وثیق روی نیاورده‌اند.»

چرا عرفان یک مسلک انعزال و دوری گزیدن از مردم است! مسلک عرفان مسلک منطق و عقل است. من الآن از شما سؤال می‌کنم: شما همین امشب بلند شوید و در جوامع بروید و محافلی را که هست بروید و ببینید که صحبت از چیست! من بارها گفته‌ام: اصلاً مسلک عرفان یعنی مسلک عقل و مسلک تعقل! اگر ما بودیم، آیا در یک چنین محافلی شرکت می‌کردیم؟! والله اگر عقل بنده بگوید برو! شما الآن بلند شوید و در جمع بازار بروید و ببینید صحبت از چیست! آقا دلار چهارصد تومان یا پانصد تومان شده است؛ به من چه که چهارصد یا پانصد تومان شده است! آقا گمرک فلان جنس باز شده یا گمرک آن بسته شده است، قانون مجلس صادرات را فلان کرده است؛ به من چه ربطی دارد که حالا این‌طور شده است! بنده شب تا صبحم را بگذرانم به اینکه دلار سیصد تومان شده است یا می‌خواهد بشود پانصد تومان؟! این از بازاری‌ها!

بلند شوید و در جمع شوفرهای تاکسی و امثال ذلک بروید و ببینید چه می‌گویند! آقا بنزین می‌خواهد بیست تومان بشود، هوا سرد شده است،

اگروز این‌طور شده است، رادیات آن‌طور شده است، سیلندر ارزان شده است، پیستون چه‌طور شده است! این هم جمع شو فرها!

از ونک به بالا هم بخواهیم برویم که دیگر آنجا حرف‌های بهتری است و صرف می‌کند که آدم آنجا برود؛ یعنی ارزش این را دارد که آدم آنجا برود! چون یک شب ما بلایی سرمان آمد، یک‌خرده از ونک به بالا، گذارمان به دو یا سه تا خانه افتاد، گفتیم **يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا!** دیدیم چه خبرها است!

اگر بلند شویم و در جمع خودمان بیاییم، امروزه صحبت از چیست؟ فلان آقا این کار را کرده است، فلان آقا آن کار را کرده است، این فلان کرده است، آن فلان کرده است؛ هیچ! ابداً!

سال‌ها پیش، ما را در مجلسی دعوت کردند، البته خیلی هم به‌اصرار دعوت کردند برای اطلاع از اوضاع مملکت. افرادی که در آن مجلس بودند حدود ده تا پانزده نفر بودند و معمولاً افراد مدیر کل یا معاون وزیر بودند یا مرتبط خاص با این جریان‌ها

و سازمان‌ها بودند. بالأخره یک شب رفتیم؛ مجلس شامی بود و از هر دری سخنی بود! اوّل خیال کردند که ما نامحرمِ سرّ و راز هستیم و قدری امساک می‌کردند تا اینکه طرف گفت: «نه آقا، طوری نیست، بگوید! هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو!» دیگر آنها هم خیلی فرمودند! از این و از آن و از فلان شیخ و فلان سیّد و فلان شخص و.... حاصلِ قضیه اینکه فقط ما یک کدورتی پیدا کردیم و توبه کردیم که دیگر پایمان را اینجاها نگذاریم! چیزی نبود غیر از غیبت و مسائل نگفتنی که خب حالا گفتنش هم ضرورتی ندارد، و غیر از اینکه آبروی مؤمنی برود که حالا او هم از دنیا رفته است، و یا در زندان چه کار می‌کرد، یا اینکه الآن در فلان‌جا چه خبر است! دانستن و ندانستن اینها چه تأثیری در زندگی و روال ما داشته و دارد؟! وقتی که نمی‌دانستیم همین بود، الآن هم که می‌دانیم همین است؛ چه تفاوتی کرد؟! چرا انسان اسرار مردم را فاش کند؟! چرا انسان مسائلی را که یک شخص انجام داده است افشاء کند؟! آن مطالبی که ضرورت دارد و انسان هم باید مطلع بشود، این مطالب به گوش می‌رسد، حتماً به

گوش می‌رسد! الآن من خدا را شاهد می‌گیرم که شاید از وقتی که قم آمده‌ایم، بعد از رحلت آقا تا الآن، من رادیو را باز نکرده‌ام، تلویزیون هم که اصلاً نداریم! الآن من از شما می‌پرسم: شما از اخبار چه می‌دانید که بنده نمی‌دانم؟! قضیه چیست؟! همه مطالب می‌رسد!

حالا صحبت ما در این است که ما اگر عاقل بودیم و اهل عرفان و اهل سلوک هم نبودیم و می‌خواستیم عمرمان را در این دنیا با فردی بگذرانیم که از نظر علمی برای ما مفید باشد و از نظر راه و روش زندگی برای ما مفید باشد، آیا با افراد این زمان اصلاً حشر و نشر داشتیم یا نداشتیم؟ جداً می‌گوییم؛ اصلاً عقلاً بحث می‌کنیم! اصلاً ما به عرفان کاری نداریم، آیا با افراد این زمان بحث داشتیم یا نداشتیم؟! شما بروید پیش کسی بنشینید و او پرونده کسی را برای شما بگوید و آبروی کسی را ببرد؛ این یعنی چه؟! شما بروید با یک جمعی بنشینید که فقط حرفشان و ذکرشان پیروزی یک تیم باشد بر فلان تیم، خیلی خوب، دو ساعت و سه ساعت بگذرد، او

توپ زد و این گل خورد! این شد مردم! مردم همین هستند!

آیا واقعاً عقل ما می گوید که با این مردم زندگی بکنیم؟! والله اگر من بودم می رفتم و در بیابان زندگی می کردم! یک زمین زراعتی برمی داشتیم و همان جا زراعت می کردیم و با این خلق خدا ارتباطی نداشتیم! با چه کسی و با چه چیزی و با چه فکری؟! خدا شاهد است که گاهی اوقات این دنیا بر من تنگ می شد و من می دیدم که حرف من را یک نفر نمی فهمد! یعنی نگاه می کنیم که فلان ریش تراش نمی فهمد و دارد عوضی می گوید، فلان کاسب نمی فهمد و دارد عوضی می رود، فلان آخوند روحانی مجتهد مرجع عالم نمی فهمد! گفتیم: خدایا این چیست؟! عیب از من است؟! پس چرا همین حرف را بزرگان هم می زنند؟! یعنی دنیا بر من تنگ می شد که خدایا تو یک هم نفس قرار ندادی که او حرف آدم را بفهمد! چه طور می شود انسان با یک چنین وضعی در هر جامعه ای دست به عصا راه برود؛ مواظب زبانش باشد، مواظب قدمش باشد، مواظب کلامش باشد، به این برنخورد، به آن



برنخورد و...! آقا، همه مردم در هوی هستند، همه مردم در هوس هستند و همه مردم در شعارند! همه؛ از سیر تا پیاز! عاقل کجا پیدا می شود؟! آن عاقلی که بیاید و به مقتضای عقلش زندگی کند! نمی گویم سالک؛ آنها را اصلاً کنار بگذاریم! یک عاقلی که به مقتضای عقل زندگی کند، به مقتضای منطق زندگی کند، ارتباطش براساس عقل باشد، محاوره او براساس عقل باشد، قدمی که برمی دارد براساس عقل باشد؛ خیال در کار او نباشد، هوی در کار او نباشد! پس او هم همین طور است و عرفان هم همین را می گوید؛ می گوید: آقا بیخود این قدر با مردم سروکله نزن، عمرت را تلف می کنند، وقت تو را به باد می دهند، به تو هم که دو روز بیشتر عمر عاریت نداده اند، اگر قرار باشد در این دو روز هم با این

---

<sup>۱</sup> تحف العقول، ص ۲۴۵:

«[قال الحسين عليه السلام:] **”النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى السِّنْتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ!“**»

لمعات الحسين عليه السلام، ص ۴۳: «مردم همگی بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفظ به دینداری فقط کلام لغو و بی محتوایی است که بر سر زبان هایشان جاری است. پاسداری از دینشان فقط در محدوده ای است که در پرتو آن، معیشت های فراوان به دست آورند؛ و چون با غربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم می شود که دین داران واقعی چه بسیار اندک اند!»

حرف‌ها و با این مسائل بگذرانی، پس کی باید به دنبال قضیه و حقیقت بروی؟!

تقابل ممشای عقلانی و عقلایی عرفای

الهی با تخیلات و موهومات سایر افراد

یک روز در خدمت علامه طباطبائی بودیم،

یک نفر آنجا بود که بعداً یکی از مقامات و این

حرف‌ها شد، او می‌گفت:

آقا به نظر شما، این قسم زندگی کردن سلمان صحیح است؟! در یک هم‌چنین زمانی اگر سلمان بود چطوری زندگی می‌کرد؟ اینکه بردارد یک آونک درست بکند که نصف پایش هم بیرون باشد و یک آفتابه روی دوشش بیندازد و یک انبان نان هم روی آن یکی کولش، و بلند شود و راه بیفتد؛ این درست است؟!

علامه طباطبائی با همان بیان شیرین فرمود:

والله من نمی‌دانم؛ همین‌قدر می‌دانم که اگر این سلمان در این زمان بود ما می‌گفتیم: این دیوانه است!

یعنی مردم به عاقل می‌گویند: دیوانه! سلمان

عاقل بود - می‌گویند سلمان خیلی عمر داشت؛ از

صد و بیست تا دویست و هشتاد یا سیصد سال هم

نقل شده است - به عزرائیل گفت:

اگر می‌دانستم عمرم این‌قدر کوتاه است، این یک آونک را هم برای خودم نمی‌ساختم!

حالا مردم این زمان به این آقا می‌گویند: این

دیوانه است!

اصلاً عالم دارد روی وهم و خیال می‌گردد!

چرا باید این سینی به این شکل باشد؟ خیال است

دیگر! حالا می‌آیند کارخانه درست می‌کنند برای

اینکه این سینی این طوری دربیاید. چرا باید این پارچ

آب این طور باشد؟ خب می شد یک طور دیگر باشد، حالا کارخانه این را به این شکل درمی آورد؛ درحالی که می شد به غیر از این، و خیلی ساده و بسیط هم با همان کوزه گلی که علی و فاطمه زهرا با هم آب می خوردند،<sup>۱</sup> زندگی کرد و آنها هم زندگی کردند! اگر آن لامذهب بی دین به حضرت زهرا لگد نمی زد و در هجده سالگی از دنیا نمی رفت، با همان کوزه تا نود سالگی عمر می کرد! و اگر ابن ملجم با شمشیر سراغ امیرالمؤمنین نمی آمد، او با همان کوزه گلی دویست سال عمر می کرد! آنها هم عمر کردند؛ نه اینکه خیال کنید نیامده، سرِ زارفتند! نه خیر! ما مدام داریم قضیه را برای خودمان زیاد می کنیم، و این صحیح نیست؛ یعنی اینها هم زندگی کردند و الآن هم اوضاع و مسئله این طور است. به ما می خندند! شما نگاه کنید: تمام این معمل ها و کارخانجات، همه برای خیال است و خیالات!

اگر مردم دنیا عاقلانه زندگی کنند، در تمام

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السّلام، ج ۱، ص ۳۵۹.

دنیا تخته می شود و قضیه تمام می شود و می رود؛<sup>۱</sup> یا همه بی کار می شوند و یا همه باید بیل بزنند و مشکلات دولت زیاد می شود، باید کار پیدا کند و دست اینها بدهد! قضیه این است!

## جایگاه فرد و جامعه در آموزه های اسلامی و مکتب عرفان

بنابراین عرفان عبارت است از تجرّد و کمال و درست کردن فرد! عرفان می گوید: آقا حداقلِ حداقل در بین مردم بیا، تا آنجا که می توانی عاقلانه زندگی کن؛ آن مقداری که نمی توانی، با مردم کلنجار بنما، و آن مقداری که می توانی، کنار بگیر! از یک طرف، به هر مقدار که می توانی برای خودت وقت بگذار؛ و از آن طرف، طبق دستور عمل کن! به یکی می گویند: برو سر کار خود! به یکی می گویند: بیا در جامعه! به یکی می گویند: مشغول شو! به یکی می گویند: عقب بنشین! به یکی می گویند: آقا طبق دستور عمل کن!

---

<sup>۱</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۳:

«قال امیر المؤمنین علیه السلام: **«لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا!»**»  
ترجمه: «اگر اهل دنیا عاقل بودند، دنیا خراب می شد!» (محقق)

چه کسی گفته است که عرفان یک دین تفرّد  
و انعزال است؟! مگر این بزرگان دین همه مُنعزل  
بودند؟! پس مرحوم قاضی در اینجا با این همه علما  
که هر کدامشان برای خودشان یک آیتی بودند، چه  
کار می کرد؟! آخوند ملاً حسینقلی چه کار می کرد؟!  
شما کسی را بهتر و مؤثرتر از آقا در امر اجتماع سراغ  
دارید که بیاید کار انجام بدهد؟! تمام عمرش وقف  
همین مردم بود و در عین حال، برنامه هایش سر وقت  
و منظم بود!

آقا می فرمودند: «ما سفره را برای همه پهن  
کردیم، کیست که بیاید؟!»

آن آقا پیش ایشان آمده بود و می گفت: «آقا ما  
تسلیم می شویم مگر در این مسائل؛ در این مسائل با  
شما کار نداریم!» آقا فرمودند: «خوش آمدید، بلند  
شوید بروید!» خب چه بگویند؟! اگر تسلیم  
می شوی، پس این مسائل و غیر این مسائل ندارد! آن  
دیگری آمده بود و گفته بود: «پیش شما می آیم مگر  
در مسئله تقلید که از فلانی تقلید می کنم!» گفتند:  
«نه خیر، این طور نیست؛ باید از آن کسی که من

می گویم تقلید کنی! بلند شوید بروید!» چه کسی

است که بیاید؟! چه کسی است که قبول کند؟!!

مسلک عرفان اختصاص به فرد خاص و

شخص خاص ندارد، و دارای یک مرام خاص و یک

راه و روش جدای از عالم تکوین و عالم فطرت

نیست؛ این برای همه است! لذا اولیا و بزرگان در

عین تحفّظ جمعیت و در عین دستور به رعایت

ارتباط با مردم، این مسئله مهم را همیشه متذکر بودند

که به خودت برس و مواظب خودت باش، کاری

انجام نده که از طاقت تو بیرون باشد و ما لا یطاق

باشد که تحمّل و فکر و خیال و تمرکز تو،

دست خوش اضطراب بشود! شما آن را مدّ نظر قرار

بده، بعد برو و بقیّه کارها را در حدود وسع و طاقت

خود انجام بده! کاری که خود امیرالمؤمنین و خود

ائمّه علیهم السّلام می کردند. حضرت صادق به

عنوان بصری فرمود:

دیگر بلند شو و برو! من ورد و ذکر دارم و باید به دنبال کارم بروم! تا اینجا نصیحتت کردم، از این به بعد بلند شو و برو دنبال کار خود!<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶:

«قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي فَإِنِّي أَمْرٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي!»

روح مجرد، ص ۱۸۶: «ای پدر بنده خدا (أبا عبد الله)، دیگر برخیز از نزد من؛

حضرت صادق برای خودش ورد داشت،  
حضرت صادق برای خودش وقت مختصّ به خود  
داشت؛ و در عین حال، درسش هم به جای خود،  
مسئله‌گویی‌اش هم به جای خود، ارتباطاتش با  
دستگاه و خلیفه هم به جای خود؛ همه چیز به جای  
خود! همه همین‌طور بودند و هیچ‌کدام از اینها در  
دیگری دخالت نمی‌کرد و موجب اخلال در دیگری  
نمی‌شد. راه عرفان یک راه باز می‌باشد!

در این فقره بودیم:

**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي؛**<sup>۱</sup> «حمد مخصوص آن خدایی است که هر وقت من  
او را بخوانم، او مرا اجابت می‌کند!»

**«أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي!»** نه اینکه خواندن در یک

وقت خاص، و اجابت در یک وقت خاص دیگر!  
هیچ‌وقت نشده است که ما خدا را بخوانیم و خدا  
سرش شلوغ باشد و بعداً لبّیک بگوید؛ مثلاً امشب  
خدا را بخوانیم و فردا لبّیک بگوید، فردا بخوانیم و  
عصر فردا لبّیک بگوید، یا به اصطلاح امروزی‌ها،

---

چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم! و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن،  
زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب  
دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود!»  
<sup>۱</sup> الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷، فقره‌ای از دعای ابو حمزه ثمالی.

ترافیک باشد و شلوغ باشد و ملائکه دیر ببرند، یا خدا چرتش گرفته باشد؛ ﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾<sup>۱</sup>. هر وقتی که شما خدا را خواستی و خدا را خواندی و تقاضا کردی، او اجابت می‌کند؛ بلکه قبلاً اجابت کرده است، حالا تو هر وقت که خواستی او را بخوان!<sup>۲</sup>

### باز بودن راه عرفان برای همه

راه عرفان یک راه مختص به یک نفر دون کسی دیگر نیست! دروغ می‌گویند آنهایی که می‌گویند: «ما می‌آییم و ما را راه نمی‌دهند!» قضیه این طور نیست! چه کسی صادقانه آمده است و او را نپذیرفته‌اند؟! اصلاً مسیر عرفان، مسیر ارتباط با

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی‌گیرد.»

<sup>۲</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ لِي سُبُلَ تَجِيبُوا لِي وَلْيَسِّرُوا لِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ \*

انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱۵: «و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند، پس من به آنها نزدیکم، اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛ بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.»  
\* جهت اطلاع بیشتر پیرامون این آیه رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳، نور ملکوت دعا.



خداست و دست ولیّ و این حرف‌ها نیست! بارها شده است افرادی که اصلاً برای بار اوّل آمده بودند، به محض اینکه من آمدم و خواستم مطلب آنها را بیان کنم، آقا فرمودند: «برو با او صحبت کن!» اصلاً آقا فرمودند این کیست؟ اسم او چیست؟ اصلاً شما تا حالا او را دیده‌ای یا ندیده‌ای؟! این نیاز به معرفی و حضور ندارد، او به باطن وصل شده است!

یک نامه آورده بودند و آقا هنوز نامه را باز نکرده بودند، دفعه اوّل بود، من تا شروع کردم به خواندن نامه، آقا فرمودند: «جواب این را بده و به او هم دستوری بده که چه کار بکند!» اوّلین مرتبه است! حالا دیگری صد دفعه می‌آید، آقا اعتنا نمی‌کند! این چیست؟! این قضیه از کجا آب می‌خورد؟! این چه راه‌های باطنی است که به همدیگر وصل می‌شوند؟! وقتی که طرف برای اوّلین بار است که آمده و اصلاً آقا را ندیده است و اصلاً ارتباط ندارد و تازه به من برخورد کرده است، این در باطن دنبال چه می‌گشته است که من هنوز اسم این را نیاورده‌ام، فرمودند: «برو آقا به او جواب بده!» این از کجا بوده است!؟

این حرف‌ها چیست؟! راه عرفان راه باطن است، و باطن که دیگر معرفی نمی‌خواهد، باطن که دیگر حضور نمی‌خواهد! آن ولیّ الهی که بنخواهد طرف را ببیند و بعد او را بسنجد و معاینه‌اش بکند، آن ولیّ به درد این حرف‌ها نمی‌خورد! این حرف‌ها چیست که او باید دنبالش برود و باید خودش راه برود؟!

یکی آمده بود و آنجا دم در ایستاده بود و به من گفت: آقا من از فلان جا آمده‌ام و برای دفعهٔ اوّل می‌خواهم خدمت آقا برسم! وقتی من می‌رفتم به آقا عرض کنم که آقا شخصی آمده است و می‌گوید که من می‌خواهم خدمت آقا برسم، فرمودند: «بگو داخل بیاید!» عجب! شما که همه را رد می‌کنید، چطور شد که به این یکی می‌گویید: بگو داخل بیاید؟! داخل می‌آید و می‌بینیم عجب، این با بقیّه فرق می‌کند! ولی آن یکی می‌آید و هرچه اصرار می‌کند، آقا می‌فرمایند: «بگو: بنده مجال ندارم!» دوباره می‌آید، می‌گوید: «دوباره بگو: بنده مجال ندارم!» این را که می‌شناسید؛ قضیهٔ این چیست؟! این مسئلهٔ ارتباط بین سه ضلع است؛ این به محض اینکه ارتباط داشته باشد، از آنجا به قلب ولیّ تلگراف

شده است، و بخواهی یا نخواهی کار تمام است! از نظر ظاهر هم باید مسائلی بگذرد و راه‌هایی ارائه بشود تا اینکه او بیاید. آن باطن چیست که انجام شده است؟ برای همه هم این قضیه باز است!

«**أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي**»؛ به محض اینکه انسان بین

خود و بین خدا رابطه برقرار کند و واقعاً بین خود و بین خدا صادق باشد، مگر می‌شود خدا رها کند؟!

**عدم اختصاص ولایت امام علیه السلام به**

**زمان حضور**

بعضی‌ها می‌گویند:

در زمان غیبت، باب حضور بسته شده است و آن فیوضاتی که در زمان حضور است، دیگر در زمان غیبت این حرف‌ها نیست!

مطالب این‌طور نیست؛ والا چه کسی در

مدینه امام صادق را می‌دید؟! او که در زمان حضور

بود، حالا چه برسد به شهرهای دیگر! پس همه در

غیبت بسر می‌برند! فقط آنهایی می‌بینند که در محله

هستند، تازه اگر تزییقی نباشد؛ اگر تزییق باشد که

هیچ! فقط آن دوغ‌فروش و خیارفروش و

روغن‌فروش می‌توانند خدمت برسند؛ هیچ شخص

دیگری که نمی‌تواند برسد! پس چه فرقی کرد بین

غیبت و ظهور؟! آن شخصی که در خراسان است،

کی می تواند امام صادق را ببیند، کی می تواند موسی بن جعفر را در زندان هارون ببیند، کی می تواند به عسکرین در آن حصر سامراء دسترسی پیدا کند؟! آنها هم که در غیبت هستند؛ پس این حرفها چیست؟!

در رحمت خدا همیشه باز است! امام زمان ولایت بر نفوس دارد؛ یعنی تمام نفوس در مشیت او است! تو یک «یا بقیة الله» بگو و بین که جواب می شنوی یا نمی شنوی! واقعاً بگو و بین که می شنوی یا نمی شنوی! ما دروغ می گوئیم و نمی خواهیم دنبال برویم؛ والا همیشه حضرت هست و همیشه حضرت حضور دارد و همیشه حضرت مراقبت دارد! «**إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ**

**لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ!**»<sup>۱</sup> آن عنایت او همیشه هست! از آن طرف، مقام اثبات هم نشان می دهد؛ این همه از اولیاء که در زمان غیبت به کمال رسیدند و انسان کمال ایشان را وجدان و مشاهده می کند، از کجا

---

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳. ترجمه:

«ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی نماییم.» (محقق)

آمده‌اند؟!

من خدمت آقای حدّاد عرض کردم: آقا، آیا

می‌شود خدمت حضرت رسید یا نمی‌شود رسید؟

حضرت آقا فرمودند:

بله، می‌شود رسید؛ این ذکر را بگو و بعد از چهل روز می‌رسی!  
البتّه رسیدن خدمت حضرت مسئله‌ای نیست، اینکه چیزی نیست! عمده این است که  
انسان باطنش متّصل بشود، آن مهم است؛ و الاّ شما خدمت آن حضرت برسی، ایشان  
هم مثل یک فرد عادی و معمولی است!

گفتیم: نه آقا، ما حوصله نداریم! حالا بروم

خدمت حضرت چه بگویم؟! بگویم آقا من از تو چه

می‌خواهم؟! خب همین الآن سر جایم می‌نشینم و

می‌گویم: یا بقیّة‌الله، هر چه دلت می‌خواهد به ما بده!

چرا بلند شوم و بروم مزاحم او بشوم؟! بگذار کارش

را انجام بدهد! چرا ما برویم؟! گفتیم: نه آقا، ما خیلی

تنبل تشریف داریم و حوصله این اذکار را نداریم!

فرمودند:

بله آقا، اگر همین باطن انسان متّصل باشد،

دیگر همین کفایت می‌کند!

آن وقت می‌گویند: «آقای حدّاد اهل ولایت

نبود!» آقای حدّاد هر وقتی که می‌خواست بلند شود،

ذکر بلند شدن او به جای «لا حول و لا قوّة»، «یا

صاحب الزّمان» و «یا بقیّةالله» بود! آن وقت

می گویند: این اهل ولایت نبود! خودش دارد

می گوید: «یا صاحب الزّمان»، اما به من می گوید:

عمده رسیدن به ولایت است، نه دیدن ظاهر! اگر

دیدن ظاهر می خواهی، این دستور، برو!

حالا شما ببینید این مکاتبی که دارند ما را به

این دیدن ظاهری دعوت می کنند، درحالی که در

مخیّله انسان فقط خیال و صورت است؛ آن وقت امام

زمان یعنی صورت! خدایا من کار می کنم، زحمت

می کشم، عبادت می کنم، ذکر می گویم، ورد

می گویم، ریاضت می کشم، ولی در صورت و نه در

معنا! یعنی صورت برای من مجسم شود، قیافه

ظاهری مجسم شود! خیلی خوب، حالا بر فرض

رسیدم و به حضرت گفتم: یا بن الحسن، دستم به

دامن تو، ما را نجات بده! خب در خانه ات می گفتمی

که یا بن الحسن! مگر حالا که پیش من آمدی، من

بیشتر تو را اجابت می کنم؟! تو اگر در خانه ات

می گفتمی، به حرف تو اعتنا نمی کردم؟! اگر در نماز

---

<sup>۱</sup> روح مجرد، ص ۵۱۳.

شب دست به دامن من می‌شدی، من اجابت  
نمی‌کردم؟! حالا که آمدی و به من رسیدی، دیگر من  
اینجا در بست هر چه تو خواستی، یک امضا می‌کنم؟!  
نه آقا، در خانه‌ات بنشین و در همان خانه یابن‌الحسن  
بگو، حضرت در همان جا و در همان اطاق از خود  
تو به خود تو نزدیک‌تر است! واللّه نزدیک‌تر است،  
باللّه و تاللّه نزدیک‌تر است!

سالک نباید در خیال سیر کند، نباید در  
صورت سیر کند! دیدن عکس استاد و دیدن عکس  
ولیّ در بعضی از اوقات برای انسان خوب است؛ امّا  
اینکه برای انسان عادت بشود و انسان با عکس او  
دلخوش بشود، این حتّی خوب هم نیست! علّت  
اینکه آقا می‌فرمودند:

من می‌بینم بعد از فوت خودم رفقا می‌آیند و عکس من را پخش می‌کنند! ولی این  
کار را انجام ندهند!

این به خاطر این نبود که ایشان نمی‌خواستند  
ظاهری باشد؛ البته ایشان به اندازه‌ای از بت‌شدن و از  
اینکه در مقابل ائمه یک بتی بشوند، در پرهیز و در  
هراس بودند که اصلاً نظیر نداشتند!

سرّ محلّ دفن شدن مرحوم علامه طهرانی

## در حرم امام رضا علیه السّلام

بگذارید این سرّ را برای شما فاش کنم!

می‌دانید علّت اینکه ایشان در اینجا دفن شدند

چیست؟ اگر ایشان در جای دیگر دفن می‌شدند، در

مقابل امام رضا علیه السّلام یک مسئله‌ای درست

می‌شد؛ از همین رفقای خود ما و از روی محبّت، نه

از روی غیر محبّت! ایشان عمداً اینجا را اختیار

کردند که پیش کفشداری زنانه بیایند و کسی نتواند

آنجا بنشیند، این به خاطر احترام به حضرت بود؛

یعنی ایشان در زمان وفات خودشان هم مواظب و

مراقب این جهت بودند!

البته این جهت بود که خب ایشان

نمی‌خواهند ظاهری باشد و...؛ ولی مسئله مهم

همین است که رفقا و سلاک به باطن توجّه کنند، نه

به صورت! گرچه ما بی‌نیاز از توجّه به صورت

نیستیم، ولی این را کم کنیم و کم کنیم و به حدّ اقل

برسانیم؛ این توجّه پی در پی و متوالی به صورت،

انسان را از رسیدن به معنا باز می‌دارد، و راه خدا راه

معنا است!

**نهی اولیاء الهی از توجّه به صورت**



## ظاهری استاد

یک بار نشد که آقا در مجالسشان و در صحبت‌هایشان و... از فرج ظاهری امام زمان صحبت بکنند و بگویند که دعا کنید که فرجِ ظاهری حضرت زود برسد! ابدأ نشد که صحبت راجع به فرج و علائم ظهور باشد! در مجالس عمومی بله، ولی در مجالس خودشان نه! درحالتی که اصلاً تمام ذکر و فکر ایشان حضرت بقیّة‌الله بود! و من نسبت به التجاء ایشان به حضرت بقیّة‌الله نظیر ندیدم از آنهایی که مدّعی هستند! اصلاً تمام لیالی قدر ایشان در این مدّت عمر به نام و یاد حضرت بقیّة‌الله می‌گذشت! تازه ایشان چه مسئله‌ای از حضرت در ذهن داشتند، آن یک مسئله دیگر است که به چه جهت به حضرت نگاه می‌کردند.

یک وقت خود ایشان می‌فرمودند:

من عکس‌های آقای حدّاد را خیلی داشتم، ولی یک وقت دیدم که خود همین عکس‌ها برای من حجاب شده است، یک مقدار زیادی از آنها را از بین بردم و یک مقداری را هم تقسیم کردم.

به هر کدام از ما که آن موقع کوچک بودیم،

مقداری رسید، و پیش خودشان دیگر هیچ چیزی

نبود. قضیه برای بیست و پنج سال پیش است که من

آن موقع پانزده ساله بودم. فرمودند: «دیگر ما همه را

از بین بردیم!» ایشان در ایران است و او در آنجاست، ولی عکس نباید باشد و این ارتباط باید ارتباط باطنی باشد! این صورت نمی‌گذارد که این نفس جدا شود و عبور کند؛ این صورت می‌آید و نفس را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد عبور کند.

## باز بودن راه ورود به حریم ولایت در

### تمام زمان‌ها

لذا راه عرفان راه باطن است؛ هر وقت گفتی «یا رب!» آن موقع لبیک ما را می‌شنوی! راه هم اصلاً بسته نیست؛ نه مثل بعضی از بزرگان که می‌گویند در زمان غیبت راه بسته است و باید پشت در بایستید! نه جانم، در خود زمان غیبت فی زماننا هذا، در عین کفر، در عین ظلمت، بالله و والله العلی العظیم همین الآن به اندازه سر سوزنی با زمان خود رسول‌الله از نقطه نظر ورود در حریم ولایت، هیچ تفاوتی نکرده و ندارد! هیچ تفاوتی ندارد! حالا گر گدا کاهل بود دیگر آن مسئله دیگر است؛ ولی هیچ تفاوتی ندارد و همین الآن هم همین طور است!

فلان آقا سراغ من آمده بود که: «آقا من در اینجا مسائلی دارم و کسی را پیدا نکرده‌ام و

می‌خواهم در اختیار تو بگذارم!» طیّ الأَرْض دارد،  
طیّ السَّماء دارد، اِشْرَاف بر نفوس دارد، اِطْلَاع بر  
آینده دارد، جفر و رمل و... و تسخیر جن و امثال  
ذَلْک دارد و می‌گوید بیا! من با او صحبت کردم که  
آقا جان، ما از این حرف‌ها گذشته‌ایم؛ اینها برای ما  
چیزی نیست! مَجَّانِی مَجَّانِی داشت به من می‌داد!  
گفتم مَجَّانِی هم بدهی من نمی‌خواهم! اینها همه  
رَادِع و مانع است! به جای اینکه بفهمد و گوش شنوا  
داشته باشد، می‌گوید: «نه آقا، این نمی‌فهمد!» خب  
حالا بنده طیّ الأَرْض داشتم که چه کنم؟! راه طهران  
مشهد را در عرض نیم ساعت می‌روم، خب حالا یک  
ساعت با طیاره می‌روم که طیّ السَّماء است و یک  
سواری هم می‌خوریم! قضیه چیست؟! راه باز است؛  
دارم راه را نشان می‌دهم، نمی‌خواهد بیاید! چه کسی  
گفته راه بسته است؟! دیگر از این بالاتر است؟!  
می‌گویم طیّ الأَرْض دارد، طیّ السَّماء دارد، اِشْرَاف  
دارد، رمل و جفر دارد، همه اینهایی که شما بگویید،  
این به اضافه دارد! دارد می‌گوید: بیا! آقا خب بنده  
نمی‌خواهم! می‌گویم: بیا اینجا، مسیر این است! امّا

نمی‌تواند دل بکند و نمی‌آید! چه کسی گفته راه بسته است؟! خب تو بیا جلو، اگر نبود، آن وقت هرچه خواستی بگو! خب نمی‌آیی دیگر! لذا دیگر ما نمی‌توانیم در اینجا تقصیر را به گردن خدا بپردازیم و بگوییم: خدایا راه بسته بود! نه، دیگر تقصیر به گردن خودمان است!

مسئله‌ای در اینجا هست و آن اینکه: تضرع و ابتهال و زاری و... برای این است که قلبمان آماده‌تر و صاف‌تر بشود تا بتوانیم از آن مقام ولایت استفاده کنیم؛ الآن هم ولایت همین‌طور است، فرقی که الآن با سابق دارد در این است که در سابق خیلی از جهات را خود ولیّ و خود استاد متقبّل می‌شد، اما الآن مقداری از این مسئله به همّت خود ما گذاشته شده است! این‌طوری که ایشان فرمودند: «ما می‌گیریم و پخش می‌کنیم و هرکس هست، زیر آن برود و بگیرد!» بله، قضیه این‌طور است؛ اما اینکه با سابق از نقطه نظر کم و زیاد تفاوتی کرده باشد، ابداً هیچ فرقی نکرده است!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ